

گزیده شعر سبک هندی (۱۴)

میکده و حمام

گزیده اشعار سبک شیرازی (۱۵)

به کوشش: جواد محمدزمانی

سرشناسه: اثر شیرازی، شفیعا، - ۱۱۲۰ ق.
 عنوان و نام پدیدآور: میکده و حمام: گزیده اشعار شفیعی شیرازی (اثر) / به
 کوشش جواد محمدزمانی.
 مشخصات نشر: تهران: ارتباط نوین، ۱۳۹۵.
 مشخصات ظاهری: ۲۸۸ ص: ۵/۱۴ × ۲۱/۵ س. م.
 فروست: گزیده شعر سبک هندی: ۱۴.
 شابک: ۵-۳۸-۷۳۴۴-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: چاپ قبلی: پیام عدالت، ۱۳۹۴.
 موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۲ ق.
 موضوع: ۱۸th century -- Persian poetry
 شناسه افزوده: محمدزمانی، جواد، ۱۳۵۶ -، گردآورنده
 رده بندی کنگره: ۱۶۱۳۹۵ / آ۱۶ PIR۶۶۲۱
 رده بندی دیویی: ۸۱۵/۵
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۵۴۸۷۷۰



میکده و حمام گزیده اشعار شفیعی شیرازی (اثر)

سروده: شفیعا اثر شیرازی

گردآوری و تنظیم: جواد محمدزمانی

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: نشاط

شابک: ۵-۳۸-۷۳۴۴-۶۰۰-۹۷۸

نشانی: خیابان ولی عصر (عج) - میدان منیریه - خیابان شهید معیری

شماره ۱۴۵ تلفن: ۰۸۴۹-۶۶۴۱-۶۶۹۶۳۵۶۶

فهرست مطالب

مقدمه / ۱۵

تولد و زندگانی / ۱۵

۱ / می‌کند بیدار اشک ز خواب نفلت دیده را / ۲۷

۲ / بکش به وادی افتادگی تن سر را / ۲۹

۳ / بسکه ضعف تن فزود از محنت دنیا را / ۳۱

۴ / لباس خود چو شهیدان کفن بس است را / ۳۳

۵ / منعم از کف کی گذارد ساغر شبگیر را / ۳۳

۶ / کس ندانسته چو ما قدر غم دنیا را / ۳۵

۷ / ز آب گلستان آموخت شوقم چنان فشانی را / ۳۶

۸ / فلک از رشک نگذارد به حال خود دو همدم را / ۳۸

۹ / ندارد مرده دل سرمایه عشرت گزینی را / ۴۰

- ۱۰ / باشد به سرد مهری دوران مدار ما / ۴۱
- ۱۱ / دادیم به زلفش دل پر آه و فغان را / ۴۲
- ۱۲ / نگیرد بخت دانا دامن صبح فراغت را / ۴۳
- ۱۳ / ای دل از جرم وفا دایم در آزاری چرا؟ / ۴۵
- ۱۴ / توانی در دل من کرد تخمین داغ حرمان را / ۴۷
- ۱۵ / ز مهر و مه نشد حاصل مرا امیدواریها / ۴۹
- ۱۶ / بپرس از دل من رمز آشنایی را / ۵۱
- ۱۷ / مهیا از طمع تا چند سازی برگ عشرت را / ۵۲
- ۱۸ / حظ کرد ظاهر آن دهن غنچه رنگ را / ۵۴
- ۱۹ / غیر لطف نهانیست دلستان مرا / ۵۵
- ۲۰ / خلوتخانه خود گوشه درویش محزون را / ۵۶
- ۲۱ / کن به خور امل آشنا تکلم را / ۵۷
- ۲۲ / میروم امشب به کوی مدعی دلدار ما / ۵۸
- ۲۳ / تا گشتم از ترانه گن بی باغبان جدا / ۶۰
- ۲۴ / بیفشان از دل محزون غبار آشنایی را / ۶۲
- ۲۵ / پای تا سر چین ابرویم انداخته شتاب / ۶۴
- ۲۶ / دوش در بزم یار بود رقیب / ۶۶
- ۲۷ / عیش مرا در جهان هیچ سرانجام نیست / ۶۷
- ۲۸ / مجلس دیشب کمی از حشر در غوغا نداشت / ۶۹
- ۲۹ / کسی نماند که داغ غمت به جان نگذاشت / ۷۰
- ۳۰ / مرا که خرمی دل ز چشم گریان است / ۷۲
- ۳۱ / خانه بر مردمک دیده کم از توفان نیست / ۷۳
- ۳۲ / زاهد گناهم این همه چین جبین نداشت / ۷۵
- ۳۳ / حیات عاریه را جسم مرکب سفر است / ۷۷

- ۳۴ / چرخ را مطلب روا از انقلاب دولت است / ۷۹
- ۳۵ / ز درد مردم آگاه در دل است شکست / ۸۰
- ۳۶ / به زبان جهانی افتاده است / ۸۱
- ۳۷ / روی شکفتگی گل عیشم ندیده است / ۸۲
- ۳۸ / هرکه لب بست از سخن با او کسی را کار نیست / ۸۴
- ۳۹ / با طبع شعله سوز تو دل خو گرفته است / ۸۵
- ۴۰ / کار جهان ز قحط علاجم معطل است / ۸۷
- ۴۱ / هیچ کس بی‌شانه از زلفش گره نگشوده است / ۸۸
- ۴۲ / غیر من من معتوب با هیچ کس جنگی نداشت / ۹۰
- ۴۳ / خواجه در دنیا عین بهر زر در آتش است / ۹۱
- ۴۴ / دلم از گرمی بر جان تو بر از جان است / ۹۳
- ۴۵ / داغ غمت ز سینه اسوه‌گین شکفت / ۹۴
- ۴۶ / بگذر از زهد اگر راه تو را بین است / ۹۵
- ۴۷ / بسکه زاهد را ز حب زر به خاطر عفته‌هاست / ۹۶
- ۴۸ / از برای ضعف دل تدبیر دیگر قحط نیست / ۹۷
- ۴۹ / امشب که در وصال تو نقشم نشسته است / ۹۹
- ۵۰ / جز حجاب آینه روی ترا زیور نیست / ۱۰۰
- ۵۱ / بد عمل را دایم از نقصان مردم راحت است / ۱۰۲
- ۵۲ / ای که جور آباد شمشیرت به اقطاع من است / ۱۰۳
- ۵۳ / روشن از لعل لب دیده اهل نظر است / ۱۰۵
- ۵۴ / در آ ز خود اگر دولت ابد کام است / ۱۰۷
- ۵۵ / شکست خاطر ناشادم از جبین پیدا است / ۱۰۸
- ۵۶ / غمزه نرگس فتان تو شهر آشوب است / ۱۰۹
- ۵۷ / جانب خاطر غمناک نگه باید داشت / ۱۱۰

- ۵۸ / در تن زمن از جور تو بر کیش نمانده است / ۱۱۱
- ۵۹ / جنونم را به آسایش سری هست / ۱۱۲
- ۶۰ / به هیچ چیز منه دل درین سرای سپنج / ۱۱۳
- ۶۱ / غمت در جستجوی من به هر بوم و بری گردد / ۱۱۴
- ۶۲ / فیض صحبت، زشت خویان را نکو آیین کند / ۱۱۵
- ۶۳ / کمال خلق نقص مردم صاحب نظر باشد / ۱۱۶
- ۶۴ / نقد دل آفت از آن غمزه رهزن دارد / ۱۱۸
- ۶۵ / دنیا، عاشقی از من بهار خرمی دارد / ۱۲۰
- ۶۶ / تو چو پیدایشوی صبر و قرار من نمی‌ماند / ۱۲۲
- ۶۷ / به یک جادوئی ایام را مأوا کجا باشد / ۱۲۳
- ۶۸ / دارند جابه زانک تو دل‌های دردمند / ۱۲۵
- ۶۹ / گفتمش: لعل تا آت جان کس ندید / ۱۲۶
- ۷۰ / در قناعت مایه عمرم تمام، صرف شد / ۱۲۸
- ۷۱ / بسکه ابنای زمان بیزار از روی هم / ۱۲۹
- ۷۲ / حرف از کسی پیرس که از خود خبر دهد / ۱۳۱
- ۷۳ / به هر گامی که سالک عمر صرف را، می‌مازد / ۱۳۳
- ۷۴ / باید اثری تا ز کسی نام برآید / ۱۳۴
- ۷۵ / گرد کلفت بسکه جا در خاطر غمناک کرد / ۱۳۶
- ۷۶ / اهل دنیا کی به والا قدر پهلوی دهند / ۱۳۷
- ۷۷ / مرا چو دید بر ابرو گره ز چین دارد / ۱۳۸
- ۷۸ / فلک بیهوده ناز از مهر و مه در خاکدان دارد / ۱۴۰
- ۷۹ / زاری شبها به داد خلق ماتم می‌رسد / ۱۴۲
- ۸۰ / سهو از دلم کجا سخن یار می‌شود / ۱۴۴
- ۸۱ / تمنا در بهشت خاطر مکن نمی‌گیرد / ۱۴۶

- ۸۲ / نقد دل را صرف کن در راه عشق ای هوشمند / ۱۴۸
- ۸۳ / از تو یارانی که درد خود مداوا کرده‌اند / ۱۴۹
- ۸۴ / ز دست ما اسیران پاس دلها بر نمی‌آید / ۱۵۱
- ۸۵ / چون علم هر بی‌اصولی صاحب پیرایه شد / ۱۵۳
- ۸۶ / ای شوق ترا با دل من کار نباشد / ۱۵۴
- ۸۷ / بی‌نفس بد آسوده به دوران نتوان شد / ۱۵۶
- ۸۸ / خواجه را قالب تهی از ریزش زر می‌شود / ۱۵۷
- ۸۹ / به صد خصم دل پر غبار می‌باید / ۱۵۸
- ۹۰ / بهر دل من دادر آن مژگان کافر می‌زند / ۱۵۹
- ۹۱ / خوش آن هستی که خون می در دماغم از سبزو ریزد / ۱۶۱
- ۹۲ / خاک آدم را چه از آب و آن بر ساختند / ۱۶۲
- ۹۳ / بی‌تو هرگز دلم از سیر چمن نگشاید / ۱۶۴
- ۹۴ / خون بهر رزق هرکه به کمال خورد / ۱۶۵
- ۹۵ / سر راهی به زلفت شانه در هر کام می‌گیرد / ۱۶۷
- ۹۶ / صحبتیم با یار هر دم تازه رنگی برکشد / ۱۶۹
- ۹۷ / از کتاب هستیم دل را بتان برداشتند / ۱۷۱
- ۹۸ / روز جزا چو من به چه رو در نظر رود / ۱۷۳
- ۹۹ / توان ز معنی صورت به حسن یار رسید / ۱۷۴
- ۱۰۰ / ترقی هرکه یابد مایه صد شور و شر گردد / ۱۷۵
- ۱۰۱ / به ملک فقر دل از بند غم شود آزاد / ۱۷۷
- ۱۰۲ / در گنه باشد مکافات فقیران بیشتر / ۱۷۹
- ۱۰۳ / دارم بتی رخس ز مه و بدر ماه تر / ۱۸۱
- ۱۰۴ / آزرده‌ام به دور خط از التفات یار / ۱۸۲
- ۱۰۵ / شد شمع التفاتش سرگرم جای دیگر / ۱۸۴

- ۱۰۶ / دارد سر جنون دل شیدا درین بهار / ۱۸۶
- ۱۰۷ / دارد از سنبل خط آن بت شیرین گفتار / ۱۸۸
- ۱۰۸ / بی تامل بگذران تا بگذرد بهتر مدار / ۱۹۰
- ۱۰۹ / در حقیقت جمع زر باشد گناهی بی قیاس / ۱۹۲
- ۱۱۰ / حاصل دانا ز عالم رنج بسیار است و بس / ۱۹۴
- ۱۱۱ / نباشد سخت باطن چشم و رو داری ز احبابش / ۱۹۶
- ۱۱۲ / به خلق داد و ستد کن ولی به حسن معاش / ۱۹۸
- ۱۱۳ / دوی درد دل ماست لعل خنداناش / ۱۹۹
- ۱۱۴ / سخن آرزو کند دل ز لب عقیق رنگش / ۲۰۱
- ۱۱۵ / در گشتن حسن مکن اظهار عقل و هوش / ۲۰۲
- ۱۱۶ / امید زندگیم نیست تا به روز وصالش / ۲۰۳
- ۱۱۷ / پری رویی که من دارم نیاز حسن آوازش / ۲۰۴
- ۱۱۸ / شبی کز وسمه نو گردد لعل آید آرویش / ۲۰۵
- ۱۱۹ / مکن تلاش سخن با نظیر سخن باش / ۲۰۷
- ۱۲۰ / کلفتت چون شیشه ساعت نه کم گردد نه بیش / ۲۰۹
- ۱۲۱ / وقت شب خوش آنکه باشد هر کسی دگر خویشت / ۲۱۰
- ۱۲۲ / خوش آن زمان که کنم عزم آشیانه خویش / ۲۱۱
- ۱۲۳ / هر که شد از شمع رخسار تو روشن مسکنش / ۲۱۱
- ۱۲۴ / غم دلجویی اغیار ندارد تیرش / ۲۱۴
- ۱۲۵ / سفته را از سر عزت نبود جا در پیش / ۲۱۶
- ۱۲۶ / نگه به چشم ترم دوش بی تو سوخت به باغ / ۲۱۷
- ۱۲۷ / به لفظ تازه توانی زدن ز معنی لاف / ۲۱۹
- ۱۲۸ / ندارند اهل دلی ذوقی اگر باشند دور از هم / ۲۲۱
- ۱۲۹ / بسکه می جوشند در نظاره اش دلها بهم / ۲۲۳

- ۱۳۰ / جز غبار غم متاعی نیست در سر منزل / ۲۲۴
- ۱۳۱ / باده کرد از حاصل دنیا و دین بیگانه‌ام / ۲۲۶
- ۱۳۲ / حرارت تب عشقت در استخوان دارم / ۲۲۷
- ۱۳۳ / به خوشدلی گذرد بسکه با تو ایامم / ۲۲۸
- ۱۳۴ / ز راه دیده عزم کعبه دل کرد یار من / ۲۳۰
- ۱۳۵ / عمر دوباره باشد در گلشن آرمیدن / ۲۳۱
- ۱۳۶ / به چیدن رنگ روید داغ حسرت از غبار من / ۲۳۳
- ۱۳۷ / عیب رسوای دنیا را می‌کند زیور نهان / ۲۳۵
- ۱۳۸ / ز شکستم مایه شاد است دلگیرش مکن / ۲۳۶
- ۱۳۹ / ز بس زرد غبار کلبه وحشت فزای من / ۲۳۷
- ۱۴۰ / می‌زند نقش سبزه‌خانی ز بالای سخن / ۲۳۹
- ۱۴۱ / پای نگذارد سرشخم در پر غم برون / ۲۴۱
- ۱۴۲ / ز بهر شکر تنهایی به مدام آشایی کن / ۲۴۲
- ۱۴۳ / به جای شمع سوزد در شب هجران دماغ من / ۲۴۴
- ۱۴۴ / ماهیست جای نعمت الوان به خزان من / ۲۴۵
- ۱۴۵ / رود صد عقده‌ام از خاطری اندوهگین برون / ۲۴۶
- ۱۴۶ / سفر دایم ز راه پیش‌بینی همچو کاهل کن / ۲۴۷
- ۱۴۷ / دارد ز آب دیده صفا بزم آبرو / ۲۴۹
- ۱۴۸ / ای صفای نظر و دیده حیران از تو / ۲۵۰
- ۱۴۹ / بهاری بی‌خزان دارم ز دل پیوسته در دیده / ۲۵۲
- ۱۵۰ / تا به خویش از حرص دکان توقع چیده‌ای / ۲۵۴
- ۱۵۱ / ای پناهت کعبه مقصود هر آواره‌ای / ۲۵۶
- ۱۵۲ / ذل از دستم گرفت آبرو کمانی آفت هوشی / ۲۵۷
- ۱۵۳ / پیاله را نبود بی‌فروغ ماه صفایی / ۲۵۹

- ۱۵۴ / ز هستیم به فراقش اثر ندیده کسی / ۲۶۱
- ۱۵۵ / به فریادم رسد یا رب حریف نغمه پردازی / ۲۶۲
- ۱۵۶ / بی وصل نیست عاشق چون رو دهد جدایی / ۲۶۳
- ۱۵۷ / شد از قحط عزیزان آشکارا طرفه ایامی / ۲۶۵
- ۱۵۸ / به تیغش ای دل صد پاره می دانم سری داری / ۲۶۶
- ۱۵۹ / گذارم رو به روی گل زیاد آتشین خویی / ۲۶۸
- ۱۶۰ / بر ای معنی رنگین طلب کن لفظ مانوسی / ۲۷۰
- ۱۶۱ / کند فقیر ز فیض سخا چو کامروایی / ۲۷۲
- ۱۶۲ / نما - هر که چون مسواک جمعی را نگهداری / ۲۷۳
- ۱۶۳ / نگردد در بیان ما ملول از پی هماوازی / ۲۷۵
- ۱۶۴ / به فکر چند فر رفتی بر آری / ۲۷۷
- ۱۶۵ / می دهد گردش ایام بدن را هنری / ۲۷۸
- ۱۶۶ / در تنگنای دهر ندیدم فراغت / ۲۸۰
- ۱۶۷ / در دل تنگم نمی گنجد هوای دیگری / ۲۸۲
- ۱۶۸ / به راه عشق دلایاری از که می خواهی / ۲۸۳
- ۱۶۹ / باشد از فیض تبسم لعل جانان قیمتی / ۲۸۴
- ۱۷۰ / کند رفعت طلب را چرخ سرگردان به رسوائی / ۲۸۶
- ۱۷۱ / برد سیاهیم از داغ اشک گلناری / ۲۸۷

تولد و زندگانی

شفیعیای شیرازی متخلص به اثر است. او که در تذکره‌ها با نام اثر شیرازی، میرزا شفیعای شیرازی، اثر لاری، آخوند شفیع و شفیع‌ای اعمی شیرازی شناخته شده از شاعران خوش قریحه اوایل سده دوازدهم هجری است. او از اطراف شیراز بود. سال تولدش را به درستی نمی‌دانیم. در نه سالگی به یحیای آباء گرفتار شد و چشمانش را از دست داد. چنین است که به «شفیعیای اعمی شیرازی» مشهور شد. درباره او در تاریخ ادبیات ایران می‌خوانیم:

وی روزگار را در شیراز بسر می‌برد و به اصفهان نیز می‌رفت و درباره جلوس شاه سلطان حسین صفوی تاریخ «کمر بست و افسر تبارک نهاد» (۱۱۰۵) را یافت. ماده تاریخ‌های دیگر او تا به سال ۱۱۱۰ (سال مرگ ملا محمد باقر مجلسی که ماده تاریخ آن را اثر چنین یافت: قدوة اهل یقین رفت از میان = ۱۱۱۰) و تا سال

هزار و صد و یازده است. تاریخ وفاتش را ربو (فهرست ...) به سال ۱۱۱۳ در لار نوشته و میرغلامعلی آزاد «بعد عشرين و مائة و الف» (پس از ۱۱۲۰) و محمد قدرت الله گوپامو (نتایج الافکار) ۱۱۲۰ هم ضبط کرده است.

درباره او نوشته‌اند (سرو آزاد) که بسیار کریه منظر بود اما هرگاه در نطق می‌آمد مجلسیان را شیفته حسن کلام می‌ساخت، و حزین در تذکره گویا: «از مشهوراتست که هر اعمی ثقیل و گران جان می‌باشد مگر او که سبک روح مشاهده شد». آذر از هجوگویی او و «خیالات پست و بلندی» که در این راه داشت سخن گفته است و گویا که «به طریق متأخرین دیوانی تمام کرده».^۱ سال درگذشت او بین ۱۱۱۳ تا ۱۱۲۱ ذکر کرده‌اند.

شعر و اندیشه

ویژگی شعر شفیعا اثر شیرازی، روانی و بی‌تکلفی است. چنین است که برخی از ابیات او بر سر زبانه‌ها است. اثر به رغم نابینایی ظاهری خود، از بینش والایی برخوردار بوده و ابیات فراوانی در مضامین اخلاقی سروده است. درباره شخصیت او در تذکره‌ها سخنان گوناگونی وجود دارد. در آتشکده آذر بیگدلی می‌خوانیم:

مولانا اثر اسمش شفیعا، در زمان طفولیت از حلیه عاری شده و در زمان شاه سلطان حسین در اصفهان می‌بود و به طریق متأخرین دیوانی تمام کرد، و در هجو خیالات پست و بلند دارد. میرزا نجف خان صدر را هجو کرده.

چو یوسف را نبیند غیر یوسف را چرا بیند

چه متنها که بر یعقوب دارد دیده تارش^۲

^۱. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج ۲ / ۵، ص ۱۳۵۹.

^۲. دیوان شفیعی شیرازی، ص ۲۱.

در الذریعه آقابزرگ تهرانی آمده است:

(دیوان اثر لاری) واسمه آخوند شفیع، عمی بصره فی مرض الجدری اتبلی به فی التاسعة من عمره. لکنه ترقی فی الادب. و مکیاته تحتوی علی عشرة آلاف بیت من انواع العشرومات بلادفی (۱۱۱۳) کذافی (تغ - ص ۸).^۱

تاریخ فارسنامه ناصری می نویسد:

«اثر» مشهور به شفیع اعمی شیرازی در طفولیت از حلیه هر دو چشم عاری گردید. در اصل از قریه پراشگفت از دهات کوه مره شگفت از بلوکات فارس در شیراز نشر و نما نمود. در زمان حضرت شاه سلطان حسین صفوی بود و این شعر از اوست:

باهر هر کس که سنجیدم به میزان نظر
راشک با من همان نسبت که رو با آستر^۲

در مقدمه دیوان او درباره شعرش چنین می خوانیم:

«اثر نگرشی عمیق و اندیشی دقیق رد. چون پیشوایان سبک هندی (اصفهانی) از روحیه قوی مضمون افروزی و تکامل خیال برخوردار است بعضی از ابیاتش از عصر سلف بر افواه جاری است. بی آنکه از مالک و صاحب اصلی آن اطلاع جامع و دقیقی داشته باشند.

حرمت پیر مغان بر همه کس لازم است

سرزده وارد مشو میکده حمام نیست

غزل های اثر متضمن اندیشه های عرفانی و اجتماعی است. از نظر سبک و سیاق نزدیک به محور شعرای عصر صفوی می باشد.

۱. همان.

۲. همان.

سادگی لفظ و تازگی زبان شعر و نازک خیالی‌های اثر، اهل ذوق را به یاد طبع مطبوع و ظریف و همیشه با مرور مولانا صائب تبریزی می‌اندازد، و دریچه مسدود اندیشه‌های تکراری را به سمت هوایی تازه و مضامین بکر می‌گشاید.

باشید به سرد مهری دوران مدار ما
چون نرگس است فصل زمستان بهار ما
دور از تو بس که زمزمه سنج مصیتم
از موج گریه شد گل بحری غبار ما
بر کن شد آشنا به قلم، روز خوش ندید
از این زبان سیاه شراب است کار ما
مانند نارنگی است به جز به تیغ
مهرت رود بران دل تکرار ما
گردد ز آه و ناله مهریار به غیر
بیگانه پرور است هوار دمار ما
کافیست فیض اشک اسیران عتب را
از گریه مزد ماست «اثر» در کنار ما^۱